

داستان
تعلیم و تربیت در پرورشگاه
نالیف حمید صراف اسماعیلی

برنامه ریز، مشارک، پژوهشگر در حوزه های
آموزشی، پرورشی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی

سرشناسه: دکتر حمید صراف اسماعیلی ۱۳۲۱ -
عنوان و نام پدیدآور: تعلیم و تربیت در پرورشگاه/تالیف: دکتر حمید صراف اسماعیلی
ویراستار فریبا فاتحی نیکو.

مشخصات نشر: تهران: پیام کتاب، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۸۸ ص.

شابک: ۹۷۸۶۰۰۷۶۵۰۳۸۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ الف ۶/۱۷/۵۸/۵۸

رده بندی دیویی: ۶۵۸/۴۰۵۲

۲۰۹ م ۴۳



ناشر: انتشارت پیام کتاب

دانشان تعلیم و تربیت
در پرورشگاه

تالیف: دکتر حمید صراف اسماعیلی

مدیر تولید: علی فاتحی نیکو

ویراستار: فریبا فاتحی نیکو

صفحه آرایی: هادی سنجری

چاپ اول: ۱۳۹۸ شمارهگان: ۲۰۰۰ جلد

چاپخانه: پیام لیتوگرافی: پیام

صحافی: صحافی سایه دهخدا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۵۰-۳۸-۷

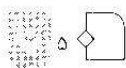
نشانی: میدان انقلاب- خیابان کارگر جنوبی- کوچه مهدی زاده، پلاک ۴ واحد ۵

کد پستی: ۱۳۱۳۹۵۴۵۸۷

تلفن: ۰۶۶۵۶۸۰۵۰-۰۶۶۵۶۸۰۶۰-۰۹۱۲۶۱۴۹۵۱۵- تلفن همراه:

email: info@pakhshpayam.ir Telegram: @payamketab

website: www.pakhshpayam.ir



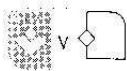
فهرست مطالب

۶	مقدمه
۸	بسوی گناباد
۱۶	در شبانه روزی گناباد
۲۶	جلسه با فرماندار
۲۷	در مطب دکتر روحانی، مدیر عامل سابق
۳۵	در راه تهران
۴۸	بازگشت به گناباد
۸۳	توليدات محصولات کشاورزی
۸۷	ملاقات با نماینده آستان قدس، در گناباد
۹۹	تاسیس بانک و فروشگاه
۱۱۶	ملاقات با حاج آقا مدنی (ناشر الاسلام)
۱۲۲	اذان باز هم اذان
۱۲۹	عید نوروز ۱۳۵۳
۱۵۰	خبر نگران کننده
۱۷۰	مشکل عاطفی مدیر شبانه روزی

تقدیم به روح پرشکوه پدر بزرگوار و برادر عزیزم، رشید که در عنفوان جوانی از دنیا رفت، به مادرگرامی ام که قدم به قدم مرا با اصول دین مبین اسلام و اهل بیت (ع) آشنا نمود. به همسر و فرزندم که همیشه یار و یاورم بوده اند و با درود و ادای احترام به شهدای شبانه روزی گناباد که همچون فرزندانم دوستشان داشتم. با تشکر ویژه از سرکار خانم فریادفاتی نیکو که این کتاب را هدیه و هنر ایشان جان گرفته است.

مقدمه

در جلد نخست این کتاب گفتم که بنابر لایلی غیرعادلانه، مرا از تهران به گناباد فرستادند که حدود هزار و ششصد کیلومتر با تهران فاصله داشت. طبق شهادت دوستان، من در خدمتگزاری به کودکان و نوجوانان یتیم که امانت خدا بودند کم نمی گذاشتم، ولی



مانند هر دورانی در حکومت ، حسودان و فتنه گران ، نمی توانستند وجود من و دوستان باایمان مرا تحمل کنند. من جهت تربیت دینی و معنوی دانش آموزان از یک مشاور مذهبی به نام حجت الاسلام قوامی بهره می جستم و مربیان خوبی هم گمارده بودم. در میان مربیان پرورشگاه که من مدیرش بودم، دو نفر از برادران فدائیان اسلام هم بودند و البته چند نفری از گروه ضاله که اخراجشان در دست بودم تا جلوی غارت حقوق یتیمان را بگیرم. سعی داشتم نوکان و نوجوانانی که تحت سرپرستی من قرار دارند صاحب اعتقادات دینی قوی و اخلاق خوب بشوند. اما سرانجام دسیسه چنان نسخه مرا پیچیدند و من را به کویر فرستادند. و یا در اصل و به قول رئیس آموزش و پرورش رشت گناباد، مرا با احترام تبعید کردند. ولی گویی من به حکم خدا راهی گناباد شدم. همسرم را هم راضی کردم تا مدتی دوری را تحمل کند تا ببینیم خداوند متعال چه می خواهد و مقدر چیست. تنها پشتیبان من حکم قرآن بود که رفتن من به کویر را تایید کرده بود. آنچه در این کتاب پندآموز مطالعه خواهید فرمود، داستان آبادانی شبانه روزی گناباد و نحوه تعلیم و تربیت بچه های آن شبانه روزی است.



داستانی شگفت انگیز از پایداری گروهی از کودکان و نوجوانان که زلزله هست و نیست شان را به یغما برده و حدود یکصد نفر از آنان را در پرورشگاه جمع کرده بود. و من به عنوان مدیر آنان انتخاب شده بودم.

بسوی گناباد

خیابان بود بمهری را در سکوت و شانه به شانه همسرم طی می کردیم. خیابانی پر رفت و آمد با بافت کهن که گام به گام درمان تاریخ این شهر هزار تو پیش آمده بود و چه سرگذشتی که از شاه و گدا نظاره نکرده بود. هیاهوی بازار مشرف بر این خیابان همیشه آن را تحت الشعاع قرار می داد. روبرو با نگاه می کردم، اما حواسم به نیمرخ محزون همسرم بود که در سکوت همراهی ام می کرد. میدان ارگ و مسجد العماره را رد کردیم و وارد گاراژ شدیم. خیره به چشمان پراشک همسر جوانم، دسته چمدان جمع و جور را محکم تر در دست فشردم تا بغضم را لگام بزنم. با این حال، خدا حافظی ام با صدایی لرزان خارج شد و با حق هقش گره خورد. اتوبوس لک لک کنان به راه افتاد. چهره اشک آلوده قاب گرفته در میان چادر همسرم از پیش